



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - ۷ جنوری ۲۰۱۹

خلیل الله معروفی

دستِ مطلب "منثور - منظوم"ی را از صفحه ۲۸ مارچ ۲۰۱۴ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" گرفته و به دست خوانندگان عزیز "آریانا افغانستان آنلاین" میسپارم. مگر پیش از آن: هفت روز تمام گذشت از لحظه ای، که تقویم "جهان متمدن"، سال نو عیسوی و میلاد مسیحائی را با صفحه ۲۰۱۹ کثوده و فصل نوی را در صحیفه روزگار و شمار روز و هفته و ماه، باز کردند. چنان، که رسم ابنای زمان است، من هم بدین مناسبت نعمتی را آرزو میکنم. آرزوی من برای فرزندان آدم و به اصطلاح زیبای "عربی و ثَم کابلی"، "بنی بشر"، متمکن در دو کلمه ساده است: سلامتِ عقل

(خلیل الله معروفی - برلین، ۷ جنوری ۲۰۱۹)

فلکسا دیده ام کوه و بهشت آسا، بیابانش

اقتفاء از یک قصیده حکیم ناصر خسرو بلخی



استاد منوچهری دامغانی در مدح سلطان مسعود غزنوی (مسعود بن محمود یا مسعود اول) قصائد فراوان سروده است، از جمله قصیده ای بدین مطلع:

سمنبوی آن سر زلفش، که مشکین کرد آفاقش

عجب نی ار تبت گردد ز روی شوق مشتاقش

و سالها پس از او، مسلم اوستاد دیگر شعر دری، حکیم ناصر خسرو بلخی، در عین وزن و بحر مگر با اندک تغییر در قافیه قصیده ای را با این مطلع انشاد فرمود:

چه بود این چرخ گردان را که دیگر گشت سامانش

به بستان جامه زربفت پذیردند خوبانش

حدوداً شش قرن بعد از او، وقتی صائب اصفهانی به دعوت "ظفرخان"، نایب الحکومه شاهجهان مغل در کابل، شش ماه تمام در همین شهر خُلدآسا، و بلکه رشک خلد برین، بسر برد، قصیده مشهور خود را در وصف کابل نازنین، چنین آغاز کرد:

خوشا! عشرتسرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش

این قصیده صائب هم در همان بحر منوچهری و ناصر خسرو، و با کمی تغییر در قافیه آمده است. سه قرن بعد از صائب، استاد کابلزاد زمانه، خلیلی افغان، استاد خلیل الله خلیلی، به یاد تربت شیخ شیراز، حضرت سعدی، قصیده بیحد غزائی را این طور سر داد:

جهان باشد چو دریائی، که پیدا نیست پایانش
حوادث موج غلتانش، مصائب جوش طوفانش

من، که از اشعار قدمات بی اندازه حظ میبرم و در برابر صلابت آنها از خود میروم، روزی نیست، که دیوان یکی از بزرگان را ورق نزنم. خواستم به اقتفاء از همه این بزرگان چارگانه، چیزکی به نام منظومه یا شعر منظوم بسرایم. اصلاً میخواستم تغییری در قافیه وارد کرده و مخاطب را واقعاً مخاطب؛ یعنی "آنت" را به عوض "آنش"، قرار دهم. مگر مثلی، که قافیه حکیم ناصر خسرو و استاد خلیلی، مهابت خود را بر منظومه من تحمیل نمایان ساخت. و این است قصیده ای، که در وصف وطن بجان برابر و بل بالاتر از جانهای ما، "افغانستان"، سروده ام:

فلکسا دیده ام کوه و بهشت آسا، بیابانش

وطن این مامن مردان، سر و جانم به قربانش
بهای گوشه دستار او با عشق سنجیدم
نمی یابم ترازوی را، که بستایم سر مویش
چه خوش فرمود فردوسی، ز احوال یل و گُردش
بنازیدند گُردان وطن بر صولت و کیشش
عجب خوش خطه زرخیز و گرد و خاک عنبربیز
هوا و حال میهن را چه آرم بر زبان، ای دل؟
هوای دلکش کابل، که نور چشم افغان است
فضای گرم تابستان او سیرون شود، هر دم
چه خوش گفتا "خلیلی"، اوستاد شعر بی همتا
من این تمکین او را میبرم، بر میهن خویشم
"سزاوار نثار تیربتش، چیزی نمی بینم
فدای شوکت و شان و نشان و نام و عنوانش
متاع هردو عالم را بسُود از جوف انباش
دل و جان را کجا و یا سریر دین و ایمانش
یکی شد رستم زال و دگر، سام نریمان
تهمتت رستم نامی و زال زر، ز دستانش
فلک سا دیده ام کوه و بهشت آسا، بیابانش
نبودم لحظه ای غافل، ز یاد روی جانانش
خدا داند، که بوی خُلد بیزد فصل نیسانش
یکی باد خُتک، چون می وزد، از سوی پغمانش
به اوج یادبود حضرت سعدی، ز پروانش
که لایقتر بود این گفته ها، در وصف و در شانش
سر و جان را چه مقدار است، تا سازم به قربانش**

"خلیلی" آن هُمایِ دانش، و اُستادِ صد اُستاد
 حریرِ شعر و نظم و نثر و هرچه میدمد از او
 چه آفتها مگر این خطهٔ بدفالی ما را خست
 گریبانش دریدند و به دست اشک بسپردند
 چه مشکل‌ها شود آسان و آسان‌ها شود مشکل
 دعای ما به روز و شب ز روی صدق این باشد:
 خدا را! همتی ای قوم باورِ رزم و با آزر
 شده معمارِ کاخِ شعر و شهرِ سخندان
 دوصد چندان و صدچندان آن باشد به دیوانش
 که از صدرِ وجودش خسته شد تا بطن و دامانش
 فدای اشک چشمان و همو چاک گریبانش
 دوصد آسان بود مشکل، و مشکل‌هاست آسانش
 سمنسا باد بُستانش، فلک و ش باد ایوانش
 که آساید وطن، اندر بهشت خُلدِ رضوانش
 دعای قلبِ رنجور "خلیل" ما، همین باشد:
 که روی بختِ مُلکمِ وا شود، از بیخ و بُنیانش

تذکر:

شاعر بی همتای زمان ما، استاد خلیل الله خلیلی، به یادبود از شیخ اجلّ سعدی شیرازی قصیده ای سرود عدیم‌النظیر، که مطلعش در بالا آورده شد. این قصیده در ثور سال ۱۳۳۱ هـ ش ضمن احتفالی، که بدین مناسبت در سفارت ایران در کابل دائر شده بود، از طرف ادیب مشهور وطن، جناب "سرور گویا اعتمادی" قرائت گردید.
 بیت [*] که در منظومهٔ این درویش تیمناً تضمین شده، از همین قصیده است. این قصیدهٔ استاد خلیلی را، که در ۲۷ بیت سروده شده، میتوان در کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی، به کوشش عبدالحی خراسانی، مطالعه کرد. چاپ اول این کلیات - از سال ۱۳۷۸، "نشر بلخ" مربوط به "بنیاد نیشاپور"، تهران - مورد استفادهٔ من بوده است.



فلکسا دیده ام کوه و بهشت آسا، بیابانش

Marooft_k_falaksa_deeda_am_koho_beheshtasa_biyabanash.pdf